### تلاش برای پاسخ به پرسش «کدام شناخت اولویت دارد؟» در مناظره محمدصادق کوشکی و مهدی نصیری

# «خودشناسی» یا «غیرشناسی»

**«معرفت نفس» یا «معرفت غیر»، کدام یک مهم‌تر است؟ هدف پژوهشگران از «غرب‌شناسی» به معنای مطالعه «فلسفه غرب» و عمیق شدن در جریان‌های فکری غیر چیست؟ گروهی که «خودشناسی» به معنای اندیشیدن در «هویت اسلامی» و تفکر در «ماهیت انقلاب اسلامی» را اولویت می‌دانند، به چه منابعی برای رسیدن به این شناخت متمسک می‌شوند. این سوال‌ها در مناظره دکتر «محمدصادق کوشکی» استاد دانشگاه و «مهدی نصیری» محقق و پژوهشگر این حوزه که به همت گروه حمایت از کرسی‌های آزاداندیشی و نظریه‌پردازی در دانشگاه امام صادق(ع) برگزار شد، مطرح شده است که بخشی از آن را در زیر می‌خوانید.**

**کوشکی:** بدون شناخت هویت خودی اصولاً شناختن غیر و تفاوت و تمایز او با خودی امکان‌پذیر نیست. بحث پیچیده‌ای نیست اما نکته از اینجا سخت می‌شود که بعضی‌ها چون هویت خودی را نمی‌شناسند- حالا هر چه می‌خواهند باشند- چون خود را نمی‌شناسند می‌آیند و از غیرشناسی شروع می‌کنند تا از آنجا بلکه به خودشناسی برسند. یعنی چه؟ یعنی می‌آیند می‌گویند که من این نیستم، من مثلاً رنگ قرمز نیستم، رنگ آبی هم نیستم، رنگ مشکی هم نیستم، رنگ سفید هم نیستم، سبز هم نیستم، بنفش هم نیستم، یعنی دانه به دانه غیر را نفی می‌کنند. می‌گوییم چه هدفی دارید؟ می‌گوید من دارم اینها را نقد می‌کنم و نفی می‌کنم تا ببینم به کجا می‌رسم.

غیر و بیگانه را وقتی می‌شود شناخت که هویت خود را تشخیص داده باشیم. یعنی به بیان ساده اگر کسی از غرب‌شناسی آغاز کند این احتمال بسیار جدی خواهد بود که همیشه در غرب‌شناسی بماند، چون غرب‌شناسی یک عرصه‌ای است که وارد شدن آن با شماست ولی خروج آن با شما نیست چون غرب هر لحظه هزاررنگ است. یعنی نه ایسم‌های غربی تمام می‌شود و نه تمدن فعلی غرب دست از رنگارنگی و هر روز به یک چهره درآمدن دست برمی‌دارد از این حالت و هر روز ایسم اول را که تمام کردید، ۵ ایسم جدید ایجاد کرده است. کتاب اول را که خوانده‌اید ۱۰ کتاب دیگر نوشته است و هر چقدر شما در غرب‌شناسی جلو می‌روید متوجه می‌شوید اصلاً غرب را نشناخته‌اید و غرب خیلی عمیق‌تر از این حرف‌هاست. عمرتان به غرب‌شناسی می‌گذرد در حالی که هنوز بدیهیات خودی را نمی‌شناسید. بدیهیات خود را نمی‌شناسید.

در نهایت به اینجا می‌رسید که یک کسی ۱۵-۱۰ سال؛ بیشتر یا کمتر غرب‌شناسی کرده است و حالا نسبتاً غرب را می‌شناسد اما در شناخت بدیهیات انقلاب اسلامی درمانده است. اگر غرب مثلاً نقطه مقابل انقلاب اسلامی باشد، در شناخت بدیهیات اسلامی مشکل دارد در حالی که نقطه مقابل غرب، اسلام است. حتی ایران و شرق را هم نمی‌شناسد. دشمن را به تعبیر رفته می‌شناسد، اما از شناخت دوست ناتوان است و دوست را نمی‌تواند تشخیص بدهد. من نمی‌خواهم بحث سیاسی بکنم ولی مثال آن متأسفانه سیاسی است. دوستانی که خیلی ید طولایی در غرب‌شناسی داشتند در همین دانشگاه در برخی ایام انتخاباتی من دیدم که فول‌های خیلی بدی می‌کنند، اصلاً آفساید می‌زنند. بعد به آنها می‌گفتم خیلی کار پیچیده‌ای نیست، ۴ خط دیدگاه امام را جدی بگیرید و نگاه کنید، ۴ خط تا ۵ خط بعد اینها را بگذارید قشنگ سر راه‌تان، انتخاب گزینه انتخاباتی شما روشن می‌شود و پیچیده نیست. می‌دیدم نه! اصلاً در این فضاها نیستند یعنی اینقدر که از غرب می‌شناسند و خوانده‌اند یک بار برای نمونه هم صحیفه نور، لای آن باز نشده است. یعنی اگر کسی نشانه خودش را داشته باشد و بداند می‌خواهد به کدام سو روانه بشود این دیگر مسیر خودش را طی خواهد کرد و اصلاً توجهی به چپ و راست نمی‌کند و اصلاً در این فضا گرفتار نمی‌شود و اعتنایی نمی‌کند. نتیجه رفتار پیامبر این بود که پیامبر وقتی تشریف می‌آورند به یثرب و مدینه، تمدنی را در یثرب بنا می‌گذارند که این تمدن درست است از لحاظ زمانی ۱۰ سال بیشتر عمر نمی‌کند و بعد از رحلت پیامبر اسلام آن تمدن در واقع به سردی گرایش پیدا می‌کند. اما همین حضور ۱۰ ساله پیامبر در مدینه ببینید چه قدرتی ایجاد می‌کند. عرب قبل از حضور پیامبر و قبل از بعثت در واقع به تعبیر حضرت امیر که ایشان در نهج‌البلاغه توصیف کرده‌اند عرب جاهلی را، ایشان می‌گویند غذای او مردار، آشامیدنی او خون و افتخارش برادرکشی بود، به همین مضمون است. یعنی هیچ نداشت اینقدر عربستان البته عربستان که واژه درستی نیست، حجاز و صحرای نجد، اینقدر این منطقه بی‌حاصل و بی‌همه چیز بود و هیچ چیزی نداشت. امپراتوری ایران و روم صد سال بر سر منطقه کوچک ارمنستان با هم جنگیده‌اند که ارمنستان سهم کدام یک از اینها بشود و جالب است که این دو امپراتوری یک التفاتی به این صحرای بی‌همه چیز نکردند. و این صحرانشینان بی‌همه چیز که به قول فردوسی ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار /که تاج کیانی کند آرزو.

**اگر کسی نشانه خودش را داشته باشد و بداند می‌خواهد به کدام سو روانه بشود این دیگر مسیر خودش را طی خواهد کرد و اصلاً توجهی به چپ و راست نمی‌کند و اصلاً در این فضا گرفتار نمی‌شود و اعتنایی نمی‌کند. نتیجه رفتار پیامبر این بود که پیامبر وقتی تشریف می‌آورند به یثرب و مدینه، تمدنی را در یثرب بنا می‌گذارند که این تمدن درست است از لحاظ زمانی ۱۰ سال بیشتر عمر نمی‌کند اما همین حضور ۱۰ ساله پیامبر در مدینه ببینید چه قدرتی ایجاد می‌کند**

۱۰ سال پیامبر می‌آید و بین اینها صراط مستقیم را عرضه می‌کند، تمدن‌سازی دینی می‌کند، بعد ۱۰ سال هم پرونده این تمدن دینی تقریباً بسته می‌شود چون خودشان می‌آیند می‌بندند. با بستن مسیر جانشینی پیامبر اینقدر قدرتمند می‌شود. همین ۱۰ ساله که بعد از ۱۰ سال از رحلت پیامبر، ایران را فتح می‌کند و به موازات آن امپراتوری روم را در شام شکست می‌دهد و ۸۰ سال بعد از هجرت پیامبر بزرگ‌ترین امپراتوری قدرتمند سیاسی، نظامی و مالی را در جهان آن روز می‌سازد؛ از سین‌کیانگ فعلی چین، از کاشغر تا کوه‌های پیرنه مرز بین اسپانیا و فرانسه، یعنی ۱۰ سال تمرکز پیامبر در مدینه و بیان صراط مستقیم نه غرب‌شناسی؛ یعنی پیامبر، ایران‌شناسی، روم‌شناسی، شرق‌شناسی نگفته است. صراط مستقیم را بیان کرد، آن هم به صورت کاربردی اقتداری ایجاد کرد که بعد از آن از آن اقتدار و از آن شارژی که صورت گرفت و از آن قدرتی که تولید شد به نام امپراتوری بزرگ عبدالملک مروان که البته جزو تمدن اسلامی دیگر نیست و تمدن مسلمین است، مسلمینی که از اسلام انقطاع کردند ولی از آن شارژ استفاده کردند و این تمدن‌سازی را کردند، اگر رسول خدا اسوه حسنه و الگوی حسنه باشد و طبق مبنای قرآنی و اگر امروز ما بنای تمدن‌سازی داشته باشیم به روایت حضرت امام خمینی(ره) فرمودند نگویید حکومت اسلامی، حکومت ما اسلامی نشده است، ما می‌خواهیم یک حکومت اسلامی و تمدن دینی بسازیم. اگر مبنای انقلاب اسلامی این باشد انقلاب اسلامی با بیان حقیقت خودش، با ترویج خودش، با ترویج دین می‌تواند آن اقتدار را ایجاد کند.

غرب‌شناسی اولویت درجه اول نمی‌تواند باشد ولی اولویت درجه ۲ می‌تواند باشد. یعنی پس از اینکه خودشناسی صورت گرفت آن وقت غیرشناسی هم می‌تواند از باب اینکه بتوانیم آن غیر را رد کنیم ضرورت پیدا کند که این قسمتی است که می‌گویند بدون شناخت می‌شود شعار داد. در واقع این ابهام رفع می‌شود. ببینید! فرمودند که مؤلفه‌های تأثیرگذار در زمان را باید شناخت تا بتوانیم آن را رد کنیم.

ببینید! مارکسیست‌ها در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در ایران اجمالاً این که ریشه فاسد حکومت پهلوی و مقوم او امپریالیسم هست، در این شناختشان راه به باطل خیلی نبرده بودند. یعنی بیراهه نبود؛ یعنی آنها به درستی تشخیص داده بودند که شاه از جانب خودش و حکومت پهلوی کسی نیست و در واقع مقوم شاه و کسی که این شاه را آورده و تقویت می‌کند به تعبیر آنها امپریالیسم است؛ یعنی در این شناخت خیلی بیراهه نرفته بودند، عوامل تأثیرگذار بر زمانه خودشان را می‌شناختند اما چه شد که این افراد که انگیزه‌های امپریالیست‌ستیزی داشتند و زمانه خودشان را تقریباً درست شناخته بودند، یعنی عامل تباهی‌ها و ظلم‌ها و فسادها در ایران را آمریکا تشخیص داده بودند؛ حالا به عنوان مصداق امپریالیست؛ راه به بیراهه مطلق بردند؟ چون او فقط غیری را شناخته بود که عامل تباهی‌هاست اما چون خودش برای این عرضه چیزی نداشت نه‌تنها نتوانست با امپریالیست‌ها مبارزه کند به تعبیر خودش بلکه به تعبیری در خدمت امپریالیسم هم ناخواسته قرار گرفت و شاید هم بعداً خواسته. مجاهدین خلق که شناخت آنها خیلی اجمالی و در حد دبیرستان از دین بود، اینها به درستی تشخیص دادند که عامل تباهی‌های جامعه ایرانی از اواسط دهه ۴۰ آمریکاست، شاه را باید نابود کرد، باید با امپریالیسم مقابله کرد، باید در بعد جهانی عدالت را ایجاد کرد، شناخت اجمالی هم از دین داشتند و دقیقاً به دلیل شناخت اجمالی خودشان از دین بود که به چاله التقاط و پس از آن نفاق فروافتادند و در نقطه مقابل آن مثلاً کسی مثل سیداسدالله لاجوردی؛ ایشان کسی بود که در حد خودش سعی کرده بود در دین تفقه بکند. اگر ما می‌آمدیم از آقای لاجوردی می‌پرسیدیم که شقوق امپریالیسم را بگو، مطمئنم که ایشان نمی‌شناخت چون وقتش را صرف دین‌شناسی کرده بود. اگر می‌گفتیم ابعاد مختلف امپریالیسم در کشورهای مختلف را بگو که کجا چه کرده است؟ نمی‌دانست. اما تاریخ نشان داد مبارزه دین‌شناس و دینمدار و دین‌محور اسدالله لاجوردی راه به جایی برد و مبارزه دشمن‌شناسانه مجاهدین خلق سرانجام منجر شد به خدمتگزاری امپریالیست‌ها. اگر شما عوامل مؤثر بر زمانه را بشناسید و بدانید چه چیز موجب شده است زمانه، زمانه تباهی و نابسامانی باشد اما در درون خودت چیزی برای عرضه و مقابله نداشته باشی آن وقت ممکن است به این نتیجه برسی، کما اینکه بسیاری از مارکسیست‌ها به این نتیجه رسیدند که باید تسلیم شد و چاره‌ای جز این نیست.

بحث آخری هم که می‌خواهم عرض کنم این است که من از امام می‌خواهم مثال بزنم. اگر ما بیاییم زندگی امام را نگاه کنیم یا حتی یک دور صحیفه نور را ملاحظه کنیم، متوجه می‌شویم که امام در اولویت در دین‌شناسی آن میزان وقت را به هیچ عنوان برای غرب‌شناسی منظور نکرده بودند، مطالعات امام مشخص است، امام تا سن حدوداً ۵۰ سالگی، محض در تحصیلات دینی بودند. حالا البته دین همه بُعدی نه فقط فقه، یعنی فلسفه و کلام و عرفان هم در کنارش بود. چون امام دین را توانسته است چندلایه و چندبعدی بشناسد هر ایسمی که به امام وارد می‌شود بهتر از هر غرب‌شناسی او را می‌سنجد و کنار می‌گذارد، در حالی که برای این ایسم‌شناسی‌ها امام وقت نگذاشته است، چرا امام این قدرت را پیدا می‌کند، این قدرت شناخت را؟ به تعبیر قرآن... «ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً..»[1] این فرقان امام از کجا می‌آید؟ تقوای امام به جای خودش، اما امام چون محض در دین شده است دین را در وجودش دریافته است با ابعاد مختلف و از زاویه‌های مختلف؛ آن وقت هر ایسمی که به امام ارائه می‌شود امام آن ایسم را در کنار دین می‌گذارد و می‌گوید نه! در حالی که برای شناخت آن ایسم اگر کسی بیاید بگوید امام چند سال مارکسیسم را خوانده است تا رد بکند، من می‌گویم بروید از اطرافیان امام بپرسید. حالا آنهایی که امام را درک کرده‌اند، می‌دانند امام آیا یک هفته هم برای شناخت مارکسیسم و خواندن کتاب‌های بلخاف و که و که وقت گذاشته واقعاً؟ این لااقل سیره امام به عنوان بنیانگذار انقلاب است.

**نصیری:** غرب‌شناسی و به تعبیر دیگری غیرشناسی، حتماً برای ما ضروری است. برای طلبه ما، برای دانشجوی ما، برای هر کسی که می‌خواهد در مسیر معرفت و بصیرت و سیاست و دانش حرکت کند. چند دلیل هم دارد، اولاً خود معرفت به مفهوم مطلق آن یعنی شناخت حقیقت، شناخت مسیر، شناخت راه، شناخت باطل، شناخت دشمن و دوست، از مسلمات ما است. امیرالمومنین علی علیه‌السلام به کمیل فرمود: «یا کمیل و ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی معرفه»، هر حرکتی و هر قدمی که تو می‌خواهی برداری نیاز به معرفت داری و باید بدانی که قدمت مشروع یا نامشروع است، درست است یا درست نیست. وقتش الآن است یا نه، افراطی و تفریطی نیست. اعتدال است و خیلی از مشخصاتی که هر حرکت باید داشته باشد. این از مسلمات است. از ما در واقع دینداری جاهلانه و بی‌معرفت و بی‌شناخت و عاری از بصیرت نمی‌خواهند و نخواسته‌اند.

حتی آن آدم عوامی که ممکن است خیلی در محیط‌های علمی و آکادمی نباشد آن هم حتماً باید به یک میزانی معرفت داشته باشد. حالا این معرفت را از خانواده‌اش کسب می‌کند، از امام جماعت مسجدش کسب می‌کند، از منبرها کسب می‌کند یا از هر جای دیگر. چه چیزهایی را باید بشناسیم؟ قطعاً یکی از چیزهایی که باید بشناسیم دین است. آیین است، شریعت است، اصول اعتقادی و فروع اعتقادی است، بایدها و نبایدهایی که خداوند برای ما تعیین کرده است.

ببینید! امیرالمومنین علی علیه‌السلام در یک روایتی می‌فرمایند: «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرف الذی ترکه»[2]، بدانید- لن در ادبیات نفی ابد می‌کند- هرگز نمی‌توانید شما مسیر رشد را بشناسید مگر اینکه تارکان رشد و آنهایی که پشت به مسیر رشد کرده‌اند و در مسیر ضلالت و گمراهی قرار گرفته‌اند، آنها را هم بشناسید. اصلاً از این روایت که آدم برداشت اولی می‌کند که گویا غیرشناسی مقدم است بر رشدشناسی. البته این نتیجه را نمی‌خواهم بگیرم و در مجموع می‌گویم جایگاه اینها نسبت به هم و تقدم و تأخر آنها چگونه است. ولی اگر ما باشیم و این روایت، باید اول از غیرشناسی و از ضلالت‌شناسی و از گمراهی‌شناسی شروع کنیم تا بتوانیم مسیر رشد را بشناسیم. اصلاً قولوا لا اله الا الله تفلحوا[3] این از نفی شروع شده است و لا اله از نفی شروع شده است؛ از نفی شرک شروع شده است. شما اگر می‌خواهید مفهوم این پیام را به‌درستی بفهمید حداقل باید یک تصوری از شرک داشته باشید. از الهه‌ها و از معبودهای دروغین داشته باشید. بگویید که آنها نه و حالا الله. ایشان تأکید فرمودند بر اسوه رسول‌الله(ص). ایشان اسوه است و کاملاً درست است. شما خود قرآن را نگاه کنید، مملو از آیات کفرشناسی و شرک‌شناسی است و عقاید آنها را می‌گوید، نقل قول‌های آنها را می‌گوید، حرف‌های آنها را می‌گوید، چه گفته‌اند (و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا دهر...)،[4] دهری داریم، مشرک داریم، کافر داریم، منافق داریم و اینها همه با هم عجین هستند و پا به پای هم پیش می‌روند. اصلاً ما با چنین تقدمی در سیره تبلیغی رسول گرامی اسلام و اهل بیت مواجه نیستیم که بگوییم صبر کنید. در ابتدا یک چند سالی، خودشناسی، اسلام‌شناسی و دین‌شناسی داشته باشیم و بعد به یک مرحله که رسیدیم، حالا دشمن‌شناسی را شروع کنید، نه اینها به نظر من به موازات هم پیش می‌روند و به نوعی بر هم توقف دارند. البته توقف دور منطقی که محال است؛ ولی پا به پای هم باید پیش بروند و همپای هم باید پیش بروند. مثلاً مثال می‌زنم برای شما، فرض کنید سوره توحید وقتی می‌گوید «لم یلد و لم یولد»[5] شما وقتی معنی این آیه را خوب می‌فهمید که بدانید هیچ‌کس نگفته است در مشرکان و کفار که خداوند مثل زنان که از رحمشان چیزی متولد می‌شود خداوند هم یک چیزی اینگونه است و مثلاً عالم از مسیر خداوند زاییده شده است. خیر این نیست، این حرف را کسی نگفته است ولی چه چیزی را دارد قرآن رد می‌کند؟

نظریه صدور که در فلسفه یونانی مطرح است و می‌گوید عالم از ذات خدا صادر شده است بر خلاف مبنای دینی که عالم را مخلوق خدا می‌داند و می‌گوید از عدم خلق شده است و خلق لا من شیء است، می‌باشد. عالم آغاز دارد. نگاه فلسفه یونانی این است که عالم از ذات حق صادر شده است و این صدور به نوعی شبیه ولادت است. این آیه دارد این را رد می‌کند و اگر آن را ندانیم اصلاً عمق این معنی را نمی‌توانیم بحث کنیم. بله! می‌شود یک تصدیق اجمالی کرد و عیبی هم ندارد.

سیره امام که ایشان گفتند حتماً صحیفه امام مملو از فرمایشات و حرف‌هایی است که در باب غرب و آمریکا گفتند. من خاطرم الآن نیست که چند صفحه است ولی مجموعه فرمایشات امام راجع به غرب و آمریکا را اگر جمع کنند یا جمع کرده‌اند و حتماً جمع کرده‌اند، یک کتاب چند صد صفحه‌ای می‌شود و اتفاقاً بعضی از تعابیر درباره غرب در فرمایشات حضرت امام است که ما مشابه این تعابیر با این قول را در میان خیلی از جریاناتی که حالا ممکن است در نقد غرب خیلی غلیظ باشند و اساسی غرب را رد کنند با این عمق ندیده‌ایم. مثلاً من از سطح پایین‌تر آن شروع می‌کنم بعد می‌آیم بالاتر آن، یک جایی حضرت امام دارند که اگر دیواری به بلندای دیوار چین بین ما و غرب کشیده شده بود، وضع ما امروز بهتر از حالت کنونی است که دروازه‌ها باز بوده است و غرب آمده است. فهم این حرف مستلزم این نیست که ما بفهمیم غرب چه هست، این چه موجودی بوده و چه عفریتی بوده که امام می‌گویند اگر دیواری به بلندای چین بود و تأثیرات این وارد کشور ما نمی‌شد برای ما بهتر بود. اما تعبیر عمیق‌تر؛ ایشان می‌گویند غرب برای ما فطرت ثانوی ایجاد کرده است. خیلی این تعبیر عمیق است. ما یک فطرت اولی داریم که فطرت توحید است، تمدن غرب آمده است یک فطرت ثانوی برای ما و همه ملت‌ها و جوامع ایجاد کرده است. اصلاً ما با یک نوع مسخ مواجه هستیم با یکی از شؤونمان، فهم این فرمایش امام نیاز به غرب‌شناسی ندارد؟ حالا مارکسیسم هم که ایشان مثال زدند ما نمی‌گوییم غرب‌شناسی شرط کافی است؛ غرب‌شناسی حتماً شرط لازم است و شرط کافی نیست، باید اسلام‌شناسی و دین‌شناسی هم باشد، مارکسیست‌ها که به انحراف رسیدند، اولاً غرب‌شناسی آنها به نظر ما ناقص بود. مارکسیست‌ها خودشان شاخه‌ای از غرب هستند، خودشان شاخه‌ای از فلسفه مدرن هستند، شاخه‌ای از ماتریالیسم است، ماتریالیسم یک شاخه‌اش می‌شود مارکسیسم و یک شاخه می‌شود لیبرالیسم.

به تعبیر برادرمان آقای میرشکاک، یک موقع یک تعبیر شاعرانه قشنگی داشتند، می‌گفتند لیبرالیسم مظهر نفس اماره فردی است و مارکسیسم مظهر نفس اماره جمعی. مارکسیست‌ها این را نفهمیدند فقط مثلاً بعضی از وجوه غرب را فهمیده‌اند و آنجا انصافاً رمان‌های خوب دارند، آثار خوب دارند، تحلیل‌های خوب دارند و خیلی‌ها هم استفاده کرده‌اند از اینها. اما آنها غرب‌شناسی ناقصی داشتند. دین‌شناسی و فقط دین‌شناسی، دین مملو از آیات، یتلوا علیهم آیاته. مملو از آیات شرک‌شناسی و کفرشناسی است، و در اعجاز قرآن هم این است که قرآن این که همیشه طراوت دارد و تازگی دارد همیشه شما مظاهر روز شرک و کفر را با مراجعه به قرآن می‌توانید تحلیل کنید.

قرآن چنان عمقی در تحلیل شرک و کفر این قصه‌ها دارد که شما اگر آن را خوب بفهمید همه مظاهر آن را می‌توانید تحلیل کنید، این هم که ایشان فرمودند غرب به هزار رنگ در می‌آید و ما نمی‌توانیم بشناسیم اصلاً قبول نداریم و اتفاقاً شما اگر غرب‌شناسی عمیق داشته باشید و مثلاً مفهوم امانیسم را به خوبی و عمیقا بشناسید، انسان‌محوری در مقابل خدامحوری است؛ این را خوب بشناسید، غرب بنیان آن بر این است. خوب این را بشناسید؛ بسیاری از رنگ‌های آن را می‌شناسید. مثلاً فرض کنید یکی از وجوه تمدن غرب بر اصالت لذت است و یا بر مساله فردگرایی است شما این اصول را بشناسید. مبانی محدودی هم دارد و به هر رنگی هم که دربیاید می‌توانید بشناسید. اصلاً اینگونه نیست و اگر قرار باشد شما از دشمنتان و از نقطه مقابلتان یک تصویری ارائه بدهید که قابل شناخت نیست خودتان دچار نقص می‌شوید. بدون شک چه شما به قرآن نگاه کنید و چه به بیانات حضرت امام و چه سیره انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام نگاه کنید، بخشی از اینها بدون شک دشمن‌شناسی و ضلالت‌شناسی است. این دو پا به پای هم پیش می‌روند. ما از امروز باید علم را برای تغییر جهان بخواهیم و باید بیاییم در طبیعت تصرف کنیم. می‌گوید صدای پای علوم جدید از اینجا به گوش رسید. حتماً شما باید با آقای بیکن آشنا باشید و آقای مطهری آشنا بود، اگر متفکران مدرنیته کانت و دکارت هستند به یک میزانی نه افراطی بنده قطعاً مخالف این هستم که یک کسی برود ۴ سال کانت بخواند، بله! مگر اینکه فرض کنید یک کرسی کانت‌شناسی مثلاً آن را هم نمی‌دانم چقدر درست است. بله! آن طرف کاملاً قبول دارم اگر اسلام‌شناسی‌اش درست است و تکمیل کرده، ممکن است ایراد نداشته باشد برود ۴ سال، ۵ سال، ۶ سال و تا دکترا هم برود کانت‌شناسی بخواند و این هیچ ضرورتی ندارد که کسی که بخواهد مدرنیته را بشناسد. ۳ سال کانت بخواند، ممکن است ۲ مقاله خوب، یک نویسنده خوب و یک تحلیلگر خوب راجع به کانت نوشته باشد و مطلبی گفته باشد برای او کفایت کند، ولی باید بدانیم و باید بشناسیم دکارت مثلاً یکی از آنهاست. هیچ ایرادی ندارد در این غرب‌شناسی ببینید بسیاری از این غربی‌ها متفکران غربی‌شان در متن مدرنیته بودند.

**مجموعه فرمایشات امام راجع به غرب و آمریکا را اگر جمع کنند یا جمع کرده‌اند و حتماً جمع کرده‌اند، یک کتاب چند صد صفحه‌ای می‌شود و اتفاقاً بعضی از تعابیر درباره غرب در فرمایشات حضرت امام است که ما مشابه این تعابیر با این قول را در میان خیلی از جریاناتی که حالا ممکن است در نقد غرب خیلی غلیظ باشند و اساسی غرب را رد کنند با این عمق ندیده‌ایم**

مثلاً آثار مخرب تکنولوژی را آنها زودتر از ما لمس کرده‌اند. پدیده اینکه تکنولوژی مدرن از خود بیگانگی می‌آورد، پدیده الیناسیون مطرح می‌شود. شریعتی در آثارش مطرح کرده است و فیلم گاو آقای مهرجویی به این مساله پرداخته است و حضرت امام از فیلم گاو تجلیل می‌کند؛ دارد معنای الیناسیون را بیان می‌کند. آنهایی که در متن مدرنیته و غرب بودند این را زودتر از ما فهمیدند که هنوز تکنولوژی مدرن اینقدر بر ما مسلط نشده است.

---

**اشاره**

## آخرین وصیت طیب به همسرش چه بود؟

محرم سال ۴۲ محرم عجیبی بود؛ دسته‌های عزادار، یاری امام خمینی(ره) را همچون یاری سیدالشهدا(ع) در روز عاشورا می‌دانستند و ایران و قم را کربلا. اما یکی از زیباترین نقاط عطف عاشورای ۱۳۴۲، رویش حر انقلاب بود.

یازدهم آبان‌ماه درست ۵۱ سال از تیرباران «طیب حاج‌رضایی» می‌گذرد. از لات‌های تهران که با شعبان بی‌مخ چند سال قبل‌تر تهران را برای کودتا قرق کرده بود. طیب هر سال در دسته عزاداری محرم حتی عکس شاه را پیشاپیش دسته راه می‌انداخت و کسی جرات نداشت بگوید بالای چشمت ابرو است.

خیلی‌ها باورشان نمی‌شد، این طیب همانی باشد که جنوب شهر را برای تولد ولیعهد بسته بود. محرم آمده بود و طیب درست همان موقعی که حر به دامان امام حسین(ع) پناه آورد، دست به دامان نهضت حسینی امام خمینی(ره) شد.

آیت‌الله «سیدجعفر شبیری‌زنجانی» در این‌باره می‌گوید: «بعدها شهید عراقی نقل کردند که روزی که در قم در محضر امام بودیم، ایشان فرمودند: «امسال هیأت‌ها جهت‌دار باشند.» ما به امام(ره) عرض کردیم مهم‌ترین هیات متعلق به طیب است که طرفدار شاه است و اگر او مخالفت کند، کارها خراب می‌شود. امام(ره) فرمودند: «طیب مسلمان است و در مقابل دینش مقاومت نمی‌کند.» و به این شکل بود که ما به فکر افتادیم با طیب صحبت کنیم. ما رفتیم و به طیب گفتیم آقای خمینی(ره) فرموده‌اند که طیب مسلمان است و در مقابل دینش نمی‌ایستد. همین که این حرف را زدیم، او سرش را پایین انداخت، بعد یکی از نوچه‌هایش را صدا زد و ۲۰۰ تومان پول به او داد و گفت برو و یک عکس از آقا تهیه کن که جلوی دسته قرار بدهیم. او قبلاً عکس شاه را بزرگ می‌کرد و جلوی دسته قرار می‌داد ولی حالا می‌خواست عکس امام(ره) را بگذارد و دسته راه بیندازد».

در روز دوازدهم محرم طیب را دستگیر کردند و تنها شرط آزادی وی را اعلام دریافت پول از امام(ره) برای آشوب اعلام کردند. طیب شرط را می‌پذیرد.

آیت‌الله سیدجعفر شبیری‌زنجانی ادامه این ماجرا را چنین نقل می‌کند: «تا روز آخر هم آنها فکر نمی‌کردند از طیب رودست بخورند، به همین خاطر دادگاه او را علنی کردند و خبرنگارها آمدند که خبر را منعکس کنند. طیب وقتی پشت تریبون قرار می‌گیرد، لباسش را بالا می‌زند و نشان می‌دهد که سینه‌اش را سوزانده‌اند و می‌گوید اینها این کار را کردند تا من بگویم که آقای خمینی به من پول داده تا این کار را بکنم. من اصلاً تا امروز ایشان را ندیده‌ام و اگر هم می‌دیدم، هرچه داشتم به ایشان می‌دادم، نه اینکه پول بگیرم. حالا هم حتی اگر کشته شوم، این تهمت را نمی‌زنم».

طیب چندی بعد در ۱۱ آبان ۱۳۴۲ در میدان تیر حشمتیه تیرباران شد.

از آن روز به بعد به او سخت می‌گیرند و حتی مساله اعدام را هم مطرح می‌کنند. آقای کاتوزیان که امام جماعت مسجدی در همان مناطق بود نقل می‌کرد که بعد از شهادت طیب، همسر او را دیده و از او پرسیده که طیب در آخرین ملاقات، به او چه گفته است؟ همسر طیب گفته بود: «بعضی چیزها را مجاز نیستم بگویم ولی من به او گفتم: تو نان‌آور خانه هستی. و او جواب داد: به اندازه کافی نان گذاشته‌ام. اگر هم به فکر یتیم‌شدن بچه‌ها هستی، تا به حال چندین بار چاقو خورده و تا دم مرگ رفته‌ام و خدا را شکر که در اثر ضربه چاقو نمردم و ماندم تا در راه خدا کشته شوم». طیب گفته بود که حتی به او وعده داده‌اند که اگر با آنها همکاری کند، مقام‌های بالایی به او می‌دهند اما او خودش را در خواب با یاران امام حسین(ع) دیده است و ارزش ندارد که به خاطر مقام‌های دنیوی، آن مقام را از دست بدهد. به همسرش گفته بود برای من غصه نخورید.

شهید عراقی می‌گوید: وقتی طیب در زندان بود از امام ۳ درخواست داشت: سلام و ادب مرا به آقا برسان و بگو هر چه به من فشار آوردند خیانت نکردم. من از شما می‌خواهم که بعد از من به مردم این پیغام را برسانید که من خیانت نکردم و دیگه اینکه در قیامت دستم خالی است، فکری برای من در قیامت بکنید. امام(ره) در پاسخ طیب گفته بود: از من به آقای طیب سلام برسانید و بگویید در زندگی انسان صفحه آخر مهم است، مواظب باشید در این صفحه آخر چه می‌نویسید. اینکه می‌گویید در قیامت دست خالی هستید همه ما دست خالی هستیم، همان که به دلتان انداخته که این پیغام را بدهی زودتر از من شنیده چه وضعی داری.

---

**پی‌نوشت**

۱- سوره انفال، آیه۲۹

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۷

۳- حدیث از پیامبر اکرم (ص)

۴- سوره جاثیه، آیه ۲۴

۵- سوره توحید، آیه ۴